



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث وجوب نفقه که بخش پایانی کتاب نکاح است، دو عامل سبب وجوب نفقه است: یکی زوجیت است و یکی قرابت؛ اما جریان ملک یمین به مالکیت بر می‌گردد که بر هر مالکی واجب است ملک خود را تأمین کند لذا تأمین آذوقه دواب هم در اینجا مطرح است؛ اسب یا آن حماری که انسان دارد واجب‌النفقه او است و باید نفقه آن را پردازد و آن حیوان هم حقوقی بر مالک دارد که آنها خوانده می‌شود. این سومی به دلیل یمین و مانند آن نیست، بر هر مالکی واجب است که ملک خود را حفظ کند و حفظ ملک که مثل دواب است به نفقه دادن آن است. عبد و أمه هم از همین قبیل است.

مطلب دوم این است که در جریان زوجیت و جریان قرابت پنج فرع است که در بعضی از اینها مسئله ارث توسعه دارد و مسئله نفقه تضییق دارد، در بعضی از مسائل مسئله نفقه توسعه دارد و قسمت دیگر آن تضییق؛ یعنی هم در مسئله ارث از دو جهت توسعه و تضییق است، هم در مسئله نفقه از دو جهت توسعه و تضییق است. این احکام پنج‌گانه این است که در جریان زوجیت آن که نفقه بر او واجب است مرد است نه زن؛ ولی در ارث هم پدر حق می‌برد و هم مادر حق می‌برد اما نفقه فقط بر پدر واجب است نه بر مادر. این اولین فرق بین مسئله نفقه و مسئله ارث است که پدر و مادر هر دو ارث می‌برند؛ ولی در نفقه فقط بر پدر واجب است بر مادر واجب نیست، شاهد قرآنی آن هم - إن شاء الله - خوانده می‌شود.

دومین فرق این است که مسئله ارث توسعه دارد سه طبقه را شامل می‌شود؛ عمودین، برادر و خواهر و طبقه سوم عموها و مانند آن، این توسعه مسئله ارث است؛ ولی در مسئله نفقه تضییق است فقط بر عمودین واجب است یعنی نفقه مرد بر پدر و مادر و همچنین بر فرزند واجب است. نفقه توسعه ندارد تا طبقات دوم و سوم را شامل شود؛ ولی ارث این توسعه را دارد.

«فهاهنا أمور خمسة»: امر اول این است که در ارث بین پدر و مادر فرق نیست؛ ولی در نفقه، فقط پدر مسئول است مادر مسئول نیست، چرا؟ برای اینکه آیه شش سوره مبارکه «طلاق» این است: ﴿وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾؛ اگر مادر بچه خود را شیر داد حق اجرت می‌خواهد و اگر بچه واجب‌النفقة مادر باشد مادر، بچه خود را شیر داد. آن ﴿فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ﴾ که به عنوان بارداری است حرفی دیگر است؛ اما اینجا فرمود: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ پس معلوم می‌شود که فرزند واجب‌النفقة مادر نیست فقط واجب‌النفقة پدر است. پس در مسئله نفقه این تضییق است که آن کسی که نفقه بر او واجب است إلا و لابد پدر است و نه مادر؛ ولی در ارث، پدر و مادر هر دو سهم می‌برند. این مطلب اول است.

مطلب دوم این است که این ارث همان سه طبقه دارد و نفقه یک طبقه که عمودین است. سه فرع شد: در ارث توسعه است، در نفقه توسعه نیست، این دو فرع؛ در جریان ارث اختصاصی به عمودین ندارد سه طبقه را شامل می‌شود ولی در نفقه، عمودین هستند.

مطلب بعدی این است که در جریان ارث یک تضيیقى است و آن این است که کافر از مسلمان ارث نمى برد. اگر یکی از این طبقات سه گانه - معاذالله - کافر شدند ارث نمى برند؛ ولی در نفقه اگر کافر هم باشند واجب النفقه هستند.

یکی از دردناک ترین جمله های خطبه نورانی فدک همین است! با اینکه حضرت استدلال کرد به آیات قرآن و روایات «أُتِرْتُ أَبَاكَ وَلَا أُرِثُ أَبِي»، آن گاه که خواست ضجه بزند فرمود - خیلی این جمله دردناک است! - «أُمُّ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ»<sup>۱</sup> مگر اینکه بگویید - خدای ناکرده - من مسلمان نیستم! بچه او که هستم، دختر و پسر هم که ارث مى برند، چرا ارث مرا نمى دهید؟! «أُمُّ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ»، مگر ما دو تا دین داریم و دو تا ملت هستیم؟! خیلی این جمله دردناک است!

به هر تقدیر در مسئله ارث این تضيیق هست که غیر مسلمان از مسلمان ارث نمى برد؛ ولی در نفقه غیر مسلمان واجب النفقه مسلمان مى شود. این را قرآن کریم در سوره مبارکه «لقمان» به این صورت تصریح فرمود شأن نزول آن هم این است که جوانی اسلام آورد، پدر و مادر او مخصوصاً پدر او اصرار کرد که باید دست از این دین برداری او آمد خدمت حضرت عرض کرد که من در اثر هدایت و راهنمایی شما مسلمان شدم ولی پدر و مادرم اینها اصرار مى کنند که باید دست از دین برداری! آیه نازل شد که حرف اینها را در این مسئله گوش نکن، اما ارتباط دنیایی تان را خوب، محکم، زیبا و حسن قرار بدهید. اگر او نفقه پدرش را ندهد این دیگر ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾<sup>۲</sup> نیست. آیه ای که هست آیه پانزده سوره «لقمان» است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۵.

تُشْرِكُ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِمُهُمَا﴾ اما ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ تا زنده هستند با اینها رابطه خوب داشته باشید. اگر آنها نیازمند بودند و او نفقه آنها را تأمین نکرد که ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ نشده است. بنابراین کافر می‌تواند واجب‌النفقة مسلمان باشد ولی کافر نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد.

«فهاهنا أمران»: یکی توسعه است که در نفقه، کافر واجب‌النفقة مؤمن می‌شود؛ یکی تضییق است که فقط ارث مربوط به عمودین است.

پس پنج فرع شد: یکی اینکه مادر در مسئله نفقه اصلاً مسئولیت ندارد و کسی واجب‌النفقة او نیست به دلیل اینکه او بچه خود را که شیر می‌دهد حق دارد از شوهر اجرت بگیرد ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ ولی مادر ارث می‌برد؛ پس مادر مسئول نفقه نیست ولی ارث می‌برد. توسعه دوم این است که ارث سه طبقه است و نفقه یک طبقه. تضییق درباره ارث این است که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی توسعه در نفقه این است که کافر واجب‌النفقة مسلمان می‌شود. این امور پنج‌گانه است که بخشی از آن در سوره مبارکه «طلاق» است و بخشی هم در سوره مبارکه «لقمان».

می‌ماند این مشکل که به هر حال اگر ارث ممنوع است نفقه هم باید ممنوع باشد، چرا؟ برای اینکه آیه سوره مبارکه «مجادله» فرمود با اینها مُوَادَّة، محبت، دوستی نداشته باشید، آن وقت این می‌تواند جلوی ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ را بگیرد، پس چگونه شما می‌گویید که کافر از مسلمان ارث می‌برد؟! در سوره مبارکه «مجادله» به این صورت آمده است آیه پایانی سوره مبارکه «مجادله» یعنی آیه بیست و دوم: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱﴾ اینجا که مُوَادّه را نهی کرده است! نقد آن این است که این مسئله چرا اجماعی است و همه قائل هستند؟ برای اینکه می‌گویند مُوَادّه غیر از ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ است؛ علاقه قلبی نداشته باش، این درست است اما انسان با کافر که ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ روابط حسنه دارد معنای آن این نیست که دوست داشته باشد! دوستی امر قلبی است و برای حوزه ایمان است. فرمود هیچ مؤمنی، مشرک و کافر را دوست ندارد؛ اما روابط را دارد پدر و مادر نیازمند دارد که نیاز آنها را برطرف می‌کند، همین! بنابراین تضادی بین آیه سوره «طلاق» و سوره «مجادله» نیست تا شما بگویید چگونه از ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ می‌خواهید استفاده کنید که پدر کافر واجب‌النّفقه پسر است؟! برخورد ظاهری است مثلاً مشکل مالی دارند مشکلی مالی آنها را حل می‌کند.

بنابراین این پنج حکم درباره نفقه و درباره میراث است.

مطلب بعدی این است که - این فرع را مرحوم محقق (رضوان الله علیه) ذکر کردند - اگر چنانچه پدر فقیر بود مشکل مالی داشت نفقه بر عهده کیست؟ یا پدر مُرد، این نفقه ایتام بر عهده چه کسانی است؟ آن روایتی که قبلاً خوانده شد و حضرت فرمود: «حُذُوا بِنَفَقَتِهِ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنْهُ مِنَ الْعَشِيرَةِ»<sup>۱</sup> را، بر این گونه از موارد حمل شده است که حضرت فرمود پدر، برادر، قوم و خویش او نفقه او را تأمین کنند و شاید آیه: ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> این معنا را تأیید کند. اصل اینکه این گروه واجب‌النّفقه هستند در روایت یک باب یازده از ابواب نفقات یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۵۲۵ آنجا فرمود یک عده هستند که به آنها زکات نمی‌رسد ولی اینها

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۱۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۵۲۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

واجب النفقه هستند: «حَمْسَةٌ لَا يُعْطَوْنَ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً أَلَبٌ وَالْأُمُّ وَالْوَلَدُ وَالْمَمْلُوكُ وَالْمَرْأَةُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ عِيَالُهُ لَازِمُونَ لَهُ»، معلوم می‌شود که واجب‌النفقه شخص هستند. اما عمده این است که اگر مشکل مالی پیش آمد مسئول کیست؟ چه شخصی باید عهده‌دار تأمین آن شود؟ که آنجا وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «خُذُوا بِنَفَقَتِهِ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنْهُ مِنَ الْعَشِيرَةِ» در طی این مسئله بحث شد که این اولاد فقط واجب‌النفقه پدر و مادر هستند، واجب‌النفقه برادر و عموها و مانند آن نیستند و احتمال داده شد که آن حکم، حکم حکومتی باشد که حضرت امیر فرمود. این را فقهای بعدی مراجعه کردند و گفتند که این در حال ضرورت هم است این چنین است که اگر فرزند واجب‌النفقه پدر است و پدر مُرد یا پدر فقیر شد، مسئول اولی کیست؟ آنجا حضرت فرمود: «خُذُوا بِنَفَقَتِهِ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنْهُ مِنَ الْعَشِيرَةِ» را «علی وزان ارث» که او واجب‌النفقه می‌شود این یک تعبد خوبی است. ولی اگر خواستیم به آیه سوره مبارکه «احزاب» تمسک کنیم که ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾، این «فی ما للأرحام» است، نه «فی ما علی الأرحام»! ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ پس معلوم می‌شود حقی بر اینها است، نه اینکه زیر تکلیف باید برود؛ تکلیف «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» است، نه «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ لِلأرحام» باشد.

روایت چهارم همین باب یازده که این روایت را هم باز مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است از «غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» فرمود: «أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتِيمًا ظَاهِرًا فِي مُحْكَمِهِ» حضرت بود عرض کردند که این یتیم است و بی‌سرپرست. حضرت فرمود: «خُذُوا بِنَفَقَتِهِ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنْهُ مِنَ الْعَشِيرَةِ كَمَا يَأْكُلُ مِيرَاثَهُ»؛ همان طوری که این شخص از میراث آنها ارث می‌برد یا آنها از میراث این شخص ارث می‌برند در نفقه هم همین طور است با اینکه آنها واجب‌النفقه نیستند «أحد الإحتمالین» که آن روز مطرح

شد این بود که این حکم، حکم حکومتی است احتمال دوم این است که در حال اضطرار است و فقها هم به آن در حال اضطرار استدلال کردند از «أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْتِي» معلوم می‌شود که بی‌سرپرست است. این بی‌سرپرست بر افراد دیگر واجب است به نحو وجوب کفایی، ولی بر اینها به نحو اولی واجب است و آیه ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾ نمی‌تواند اینها را ثابت کند که آن ناظر به نفع است نه ناظر به حکم تکلیفی و علیه آنها.

اینها درباره نفقه بود حالا آنچه که به مسئله ملک و یمین و دواب بر می‌گردد آن از سنخ یک تکلیف است و از سنخ حق نیست که مثلاً این اسب حق داشته باشد که اگر این شخص جو او را نداد شرعاً بدهکار باشد، از آن قبیل نیست. نفقه انسان دو گونه است: یا تکلیف محض است یا تکلیف حق، ولی قابل ترسیم است؛ اما در مسئله ملک یمین یا نسبت به مسئله مملوک این چنین نیست. در جریان مملوک در پایان کتاب شریف نکاح مرحوم محقق در شرایع این است که فرمود: «تجب النفقة على ما يملكه الإنسان من رقيق و بهيمة أما العبد و الأمة فمولاها بالخيار في الإنفاق عليهما من خاصته أو من كسبهما» این راه دارد؛ اگر آنها درآمدی دارند چون درآمد ملک مولاست فرقی نمی‌کند مولا از سایر اموال خود هزینه اینها را تأمین کند یا از درآمد اینها هزینه را تأمین کند، فرقی نمی‌کند چون هر دو مال مولاست. «و لا تقدير لنفقتهما»؛ در مسئله عمودین اینها لباس زمستانه و تابستانه و نفقات و به حسب حیثیت و شرف و آبرو خدمت‌گذار می‌خواهد یا نمی‌خواهد، اینها فروعی است که درباره نفقه انسان مطرح است؛ اما اینجا نسبت به شرف و امثال شرف چیزی مطرح نیست ولی چیز دیگری درباره شرف حیوانات مطرح است که آن را هم بازگو می‌کنند چه اینکه این درباره عبد و أمة هم هست چون هیچ مولایی حق ندارد عبد خود را اهانت کند، بد بگوید و فحش بدهد. فرمود: «أما العبد و الأمة فمولاها

بالخیار فی الإنفاق علیهما من خاصته أو من کسبهما» چون هر دو ملک مولا است فرقی نمی‌کند چه از این کیسه و از این جیب بدهد چه از آن جیب، چه از این کیسه بدهد چه از آن کیسه هر دو مال او است. «و لا تقدیر لنفقتهما» برخلاف زوجه که اگر او اهل خاندان باعزت و بااحترام بود خدمت‌گذار می‌خواست باید خدمت‌گذار بیاورد، این از آن قبیل نیست. «بل الواجب بقدر الکفاية من إطعام و إدام و کسوة» غذا باشد، خورشت داشته باشد و کسوه باشد. «و یرجع فی جنس ذلك کله إلى عادة ممالیک أمثال السید من أهل بلده و لو امتنع عن الإنفاق أجبر علی بیعه» اگر نسبت به زیر دست خود آن عدل را رعایت نمی‌کند حاکم شرع او را وادار می‌کند که یا این را بفروشد یا نفقه او را «علی نحو الکمال» بدهد. در این مسئله عبدی که بندگی او خالص است یا مدبر است یا أم ولد است فرقی نمی‌کند. «و یجوز أن یخارج المملوک بأن یضرب علیه ضریبة» که این نظیر مکاتبه است که او خرجش را از این راه تأمین می‌کند که روزی این مقدار کار کردی این مقدار مثلاً مزد می‌گیری و این مقدار ارج می‌بری تا می‌رسد به اینجا که «و أما نفقة البهائم المملوكة فواجبة سواء کانت مأکولة أو لم تکن» هنوز قابل اکل نباشد یا اصلاً کلب باشد حرام‌گوشت باشد سگی که به هر حال یا کلب حائض است یا کلب ماشیه است، به هر حال مملوک او است، کلب شکاری است، خرید و فروش کلب شکاری جایز است، خرید و فروش کلب ماشیه جایز است، کلب حائض خرید و فروش آن جایز است، این می‌شود ملک و چون ملک است برای کلب دیه دارد نه قیمت؛ یعنی اگر این سگ زیر اتومبیل رفت باید دیه سگ را بدهد نه قیمت سگ را، برای او چنین حسابی است. کلب معلّم یا کلب ماشیه یا کلب حائض اگر کشته شوند یا کسی اینها را بکشد دیه دارند. پس چه مأکول باشد چه غیر مأکول، نفقه او واجب است.



عمده این است که فرمود: «و الواجب القيام بما يحتاج إليه فإن اجتزأت بالرعى و إلا علفها»؛ اگر نظیر گوسفند است این را بیرون برد علف به او بدهد تا معلوفه شود بسیار خوب! نشد، باید که علف او را در منزل تأمین کند. اگر با تعلیف نفقه او تأمین می‌شود که تأمین کند، نشد باید در منزل نفقه او را بپردازد، اینها را ذکر کردند. «فإن امتنع أجبر على بيعها أو ذبحها» اگر مالکی نسبت به حیوان خود این حق را رعایت نکرد حاکم شرع او را مجبور می‌کند که یا این حیوان را بفروشد یا ذبح کند «إن كانت تقصد بالذبح» یا نفقه آن را بپردازد «أو الإنفاق». «و إن كان لها ولد وفر عليه من لبنها قدر كفايته و لو اجتزأ بغيره من رعى أو علف جاز أخذ اللبن»<sup>۱</sup> اگر شیرده است حق آن بچه‌ای که شیر می‌خورد آن را هم باید رعایت کند، این طور نیست که همه شیرش را بدوشد آن بچه بی‌شیر شود.

عمده روایاتی است که قبلاً هم به آن اشاره شده است و در ضمن همین بحث نفقه مالیک و نفقه دواب آنجا ذکر شده است منتها مسئله نفقه دواب را جداگانه ذکر می‌کنند و در کتاب «حج» در بحث حج که سوار مرکوب می‌شوند این دواب را آنجا بکار می‌برند، نفقات دواب و احکام دواب را آنجا ذکر می‌کنند و گرنه در این وسائل این طوری نیست کتاب شریف وسائل جلد یازده که مربوط به مسئله حج است اینجا فقط اجمالاً ذکر کردند که حیوان چه حرام‌گوشت باشد چه حلال‌گوشت باشد نفقه او واجب است، چه مأکول باشد چه غیر مأکول، کلب معلّم، کلب ماشیه، کلب حائط، حیوان ولو فعلاً نافع نباشد اگر شیرده است به اندازه بچه‌اش آن شیر را نگه دارند، اینها را ذکر می‌کنند. اما در جریان اینکه دواب حقی دارند آن را در جلد یازده وسائل صفحه ۴۷۸ باب

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۹۸.

نه از ابواب احکام دواب که حقوق حیوانات را اینجا به مناسبت اینکه حاجی‌ها سوار شتر می‌شوند یا سوار اسب می‌شوند و راه طولانی را طی می‌کنند احکام فراوانی را ذکر کردند که چند روایت است.

روایت اول باب نه را که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است «عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» این است که آنها از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کردند که حضرت فرمود: «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ» چند تا حق، اسب و مرکوب بر صاحبش دارد اول: «يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ» هر وقتی که پیاده شدند اول جو او را بدهد علف او را بدهد، «وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ» بنا بر اینکه «عَرَضُ» متعدی باشد «يُعْرَضُونَ» که از «عَرَضُ» بشود معروض، از «عَرَضُ» باشد، عَرَضُ کردن یعنی عَرَضه داشتن. فرمودند از کنار نهر می‌گذرند از کنار آب می‌گذرند این طور نباشد که همین طور سواره رد شوند، این آب را بر او عرضه کنند که اگر تشنه است استفاده کند. پس «يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ يَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا» حالا یک وقتی خواست او را بزند که این تندتر برود صورت اسب را نزند! این چه دینی است! اگر این پیغمبر را می‌شناختند! این روایت را وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) هم می‌توانست بفرماید اما می‌فرماید: از پدرم، پدرم، پدرم تا پیغمبر برساند و پیغمبر این چنین فرمود برای اهمیت مسئله است «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

«وَلَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا» این حیوان تسبیح می‌کند، «وَلَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یا حج است یا عمره است یا کسب حلال است، «وَلَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ»<sup>۱</sup>

این روایت که صورت آن را نزند چند تا است یکی دو تا نیست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۸.

روایت دوم این باب که «إِنَّ الدَّابَّةَ تَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مَلِيكَ صِدْقٍ يُشْبِعْنِي وَيَسْقِينِي وَلَا يُكَلِّفْنِي مَا لَا أُطِيقُ»؛<sup>۱</sup>

ابی ذر می گوید که من شنیدم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که دابه می گوید خدایا! مالکی را روزی

من بکن که مرا سیر کند، یک؛ آب به من بدهد، دو؛ بیش از طاقت من بار نکند، سه. حرف اینها را می فهمند!

روایت سوم: وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «مَا اشْتَرَى أَحَدٌ دَابَّةً إِلَّا قَالَتْ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بِي

رَحِيمًا»<sup>۲</sup> این دین است! هیچ دابه ای خرید و فروش نمی شود مگر اینکه این حیوان به خدا عرض می کند خدایا!

یک مالکی که نسبت به من مهربان باشد نصیب من کن!

روایت چهارم این است که حضرت فرمود: «مَنْ سَافَرَ مِنْكُمْ بِدَابَّةٍ فَلْيَبْدَأْ حِينَ يَنْزِلُ بِعَلْفِهَا وَ سَقِيهَا»؛<sup>۳</sup> هر کدام

سفری کردید که مرکوبی دارید همین که پیاده شدید اول غذا و آب آن را تأمین کنید.

روایت پنجم این است: «وَلَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا»<sup>۴</sup>.

این فرانسه و امثال فرانسه اگر عاقل بودند اگر این حرف ها را می شنیدند! در آستان این پیغمبر نباید جز

احترام جز ادب جز حرمت گذاری انجام شود.

روایت ششم این باب که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرده است از وجود مبارک امام

صادق (سلام الله علیه): «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ لَا يُحْمَلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا». یک؛ «وَلَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا

مَجَالِسَ»؛ می بینید بعضی ها که روی اسب می نشینند دو تا پا را یک طرف می گذارند این کار برای اسب سنگین

است برای چهار سنگین است، این کار را نکنید! روی اسب بنشینید و با هم حرف بزنید این کار را هم نکنید، بار

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۹.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۹.

دارید بفرید یا مسافر هستید مسافرت بکنید و بروید اما روی اسب بنشینید و با یکدیگر صحبت کنید آن حیوان خسته می‌شود. «وَلَا يَتَّخِذُ ظَهْرَهَا مَجَالِسَ يَتَحَدَّثُ عَلَيْهَا وَيَبْدَأُ بَعْلِفِهَا إِذَا نَزَلَ وَلَا يَسْمُهَا» قبلاً داغ می‌کردند

فرمود این کار را نکنید «وَلَا يَضْرِبُهَا فِي وَجْهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءُ إِذَا مَرَّ بِهِ»<sup>۱</sup>.

روایت‌ها بعدی هم به همین مضمون است «وَلَا يَضْرِبُهَا عَلَى النَّفَارِ وَلَا يَضْرِبُهَا عَلَى الْعِثَارِ» فرمود آنجا که رمیده است نزنید برای اینکه این حیوان یک چیزی را دیده که شما نمی‌بینید «فَإِنَّهَا تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ». آنجا آن را آرام کنید؛ اما آنجا که معلوم است لگد می‌زند بله ممکن است به دست و پایش بزنید اما آنجا که رمیده است یک

چیزی را دیده که رمیده است «فَإِنَّهَا تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ»<sup>۲</sup>.

روایت هشتم این باب اباذر است که می‌گوید من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَهِيَ تَسْأَلُ اللَّهَ كُلَّ صَبَاحٍ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مَلِيكاً صَالِحاً يُشْبِعُنِي الْعَلْفَ وَيُرْوِينِي مِنَ الْمَاءِ وَلَا يُكَلِّفْنِي فَوْقَ طَاقَتِي»<sup>۳</sup> که این روایت هم قبلاً گذشت.

روایت نهم این باب که غالب اینها از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که «لَا تَتَوَرَّمُوا عَلَى الدَّوَابِّ وَلَا تَتَّخِذُوا ظُهُورَهَا مَجَالِسَ»<sup>۴</sup> تمام فشارتان را به یک طرف بیاورید و هدفی هم نداشته باشید آنجا بنشینید و با دیگری صحبت کنید، این کار را نکنید! آن وقت این روایت که این اسب به خدا عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ بِي رَحِيماً»<sup>۵</sup> همین طور است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۱.

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۱.

باب دهم همین است که «كَرَاهَةَ ضَرْبِ الدَّابَّةِ عَلَى وَجْهِهَا وَغَيْرِهِ وَ لَعْنِهَا» بد گفتن به او هم درست نیست.

«مَهْمَا أَتَيْتُمْ عَلَى الْبَهَائِمِ مِنْ شَيْءٍ فَلَا يُبْهَمُ عَلَيْهَا سَبْعُ خِصَالٍ مَعْرِفَةُ أَنَّ لَهَا خَالِقًا وَ رَازِقًا الْحَدِيثَ»<sup>۱</sup> بهیمه را که بهیمه می‌گویند یعنی شما حرف او را نمی‌فهمید، نه اینکه او حرف شما را نفهمد! چرا بهیمه را بهیمه گفتند؟ برای اینکه حرف او برای ما معلوم نیست. ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۲</sup> درباره انسان است. رساله‌ای صاحب مفردات قرآن راغب اصفهانی دارد به نام «تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین» می‌گوید این تنبیه چهارگانه که ذات اقدس الهی می‌فرماید ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۳</sup> این چهار تا چرا این طور است؟ ﴿الرَّحْمَنُ﴾ شروع به کار می‌کند، ﴿الرَّحْمَنُ﴾ قرآن یاد می‌دهد؛ ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾، این تعلیم چرا قبل از خلقت انسان است؟ ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ باید می‌فرمود: «الرحمن خلق الانسان علمه القرآن علمه البيان». لطیفه ایشان در آن رساله «تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین» این است که تا قرآن نباشد کسی انسان نیست، بلکه مخلوقاتی در عالم هست، وقتی انسان شد حرف او می‌شود بیان، وگرنه اگر یک عده دابه بودند ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾<sup>۴</sup> دیگر بیان ندارند مبهم است بهیمه است. پس تا قرآن نباشد تعلیم قرآن نباشد علم قرآن نباشد، کسی انسان نیست ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾، قرآن را آموخت و او شد انسان، بعد به او بیان را آموخت.<sup>۵</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۲.

۲. سوره الرحمن، آیه ۴.

۳. سوره الرحمن، آیه ۱ - ۴.

۴. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۵. تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین، ص ۵۵: «فقال تعالى ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ فابتدأ بتعليم القرآن ثم بخلق الانسان ثم بتعليم البيان و لم يدخل الواو فيما بينهما و كان الوجه على متعارف الناس أن يقول خلق الإنسان و علمه البيان و علمه القرآن فإن إيجاد الإنسان بحسب نظرنا مقدم على تعليم البيان و تعليم البيان مقدم على تعليم القرآن لكن لما لم يعد الانسان إنسانا ما لم يتخصص بالقرآن ابتداء بالقرآن ثم قال خلق الإنسان تنبئها على أن بتعليم القرآن جعله إنسانا على الحقيقة ثم قال علمه البيان تنبئها على أن البيان الحقيقي المختص بالانسان يحصل بعد معرفة القرآن».

«و الحمد لله رب العالمين»